



پیام حیدر قزوینی

مه‌ری بهفر بیش از دو دهه است که پروژهٔ گسترده تصحیح انتقادی و شرح «شاهنامه» فردوسی را آغاز کرده و اخیراً دفتر ششم تصحیح انتقادی و شرح یکبک ابیات شاهنامه فردوسی» در نشر نو منتشر شده است. کار بهفر در واقع تصحیح تازه‌ای از «شاهنامه» فردوسی بر اساس مهم‌ترین دستنویس‌های موجود است و جز این، او به شرح تمام ابیات «شاهنامه» پرداخته همراه با شرح واژگان و ابیات شاهنامه و ریشه‌شناسی دقیق واژگان متن، دقت و گستره وسیع کار بهفر در این اثر به گونه‌ای است که می‌تواند امکان‌های تازه‌ای پیش‌روی پژوهش و نقد «شاهنامه» قرار دهد. به مناسبت انتشار دفتر ششم این مجموعه با مه‌ری بهفر درباره مسائل و دشواری‌های تصحیح و شرح «شاهنامه» و متون کلاسیک گفت‌وگو کرده‌ام و البته به موارد حائز اهمیت پشت پرینت جزئیات متن را واکاویوم و به آنچه به زحمت به دست آمده راضی نشویوم و به صخره‌یمایی ادامه دهم و برای بالا رفتن از سینه صاف کوه به آب‌وعرق بقیتم. حاصل کار باز قانع‌کننده نیست.

آیا به همین دلیل چندین نسخه «ماقبل‌آخر» داشته‌اید و بازنویسی‌های موالی که در مقدمه دفتر ششم به آنها اشاره کرده‌اید؟

بله. دقیقاً. همیشه آخرین رهیافت به جزئیات متن و به بیان درآوردم

آن به نظر کامل‌ترین می‌رسد، چنان‌که کوبی که تیر تصحیح یا شرح به دایره وسط بازسازی متن یا معنی خورده است. اما در بازبینی بعدی بخش بزرگی از آنچه با کوشش حاصل آمده بود، از ناسندگی خط می‌خورد و این فرایند دائم در حال تکرار است. کار نمی‌تواند با سرعت صورت گیرد، وقتی دائم برداشت‌های قبلی از متن را نقد و بازبینی کنی و قانع نباشی به آنچه به دست آمده، چون همیشه متن را تازه‌ای برای روکردن دارد.

گاه در این متون با دشواری‌هایی روبه‌رو هستیم که بسیار ساده و قابل توضیح‌اند و گاه با ابیاتی آسان‌نما روبه‌رو هستیم. در شرح‌هایی که قاعده‌شان بر بیان صرفاً دشواری‌ها نهاده شده باشد، شارح که خود تعیین می‌کند چه ساده است و چه دشوار، از هرچه خواست شرحی به دست می‌دهد و از هر چه کم به نجواست یا این‌توجهی که آن بخش سهل است و آسان می‌تواند گذر کند. اما وقتی قاعده متن شرح یکبک ابیات باشد، نه فقط گذر و گریز ممکن نیست، بلکه با به شرح درآمدن همه واحدهای پارادوکسیکال متن، از آسان‌نمای دشوار و دشواری‌نمای‌های آسان، تازه مسئله اصلی روایت منظوم که بیوند بخش‌های مختلف آن است رو می‌شود. به محض اینکه شرح تمام این واحدها کنار هم قرار می‌گیرند، تازه عیوب مربوط به اتصال هر واحد، یعنی هر بیت با بیت و بیرون‌ماندن قبل و بعدش در سراسر متن به دید می‌آید و مشهود می‌شود. یکی از دلایل بازبینی مکرر متن همین است که در بازبینی‌ها نه فقط محور عرضی متن و تک بیت مورد ملاحظه قرار می‌گیرد که ربط و بیوند واحدها/بیت‌ها در محور طولی هم دیده می‌شود و باز هم نه فقط اینکه محور طولی و اتصال و بیوند واحدهای روایت صرفاً مورد ملاحظه قرار گیرد، بلکه مسئله اصلی در به عبارت درآمدن شرح تک بیت بیت‌هاست و نه فقط سنجدین همه واحدها در ذهن شارح. درست در اینجاست که نقایصی و عدم بیوند و اتصال بخش‌ها خودش را نشان می‌دهد، چون ما با یک متن کلاسیک منظوم روبه‌رو هستیم که علاوه بر مسائل مشترک

در طول این سال‌ها مهم‌ترین مسائل یا چالش‌هایی که برای پیشبرد کار با آنها روبه‌رو شدید چه بوده است؟ منظوم نه دشواری تصحیح و شرح ابیات بلکه از نظر دسترس‌ی به منابع مورد نیاز و همکارانی نهادهای مختلف برای در اختیار گرفتن نسخهٔ منطقی و موارد این چنینی است. به طور کلی آیا دسترسی به نسخ و منابع مورد نیاز پژوهشگران با سهولت امکان‌پذیر است؟

در مقدمه دفتر چهارم و ششم به این موضوع اشاره‌ای کرده‌ام و در سپاسگزاری‌های دفترهای مختلف از کسانی که در یافتن منابع کمک‌کار بوده‌اند گفته‌ام. و به جالب‌ترین

این کمک‌ها اشاره کرده‌ام که از سوی محققان و نسخه‌پژوهانی بوده که با خوش طبعیتی محض نسخ خطی در دسترس‌شان را هم‌رسانی کرده‌اند. اما چون کار من مبتنی بر طرحی حمایت‌شده از سوی مؤسسهٔت و پژوهشکده‌های دولتی نبوده بديهی است که حمایتی هم نمی‌توانسته در کار باشد. البته عکسش اتفاق افتاده است. برای مثال میکروفیلم‌های نسخ شاهنامه» که در کتابخانه استاد منبوی بود و ایشان برای بنیاد فردوسی و تصحیحی که این بنیاد در دست کار داشت گرد آورده بودند در کتابخانه پژوهشگاه علوم انسانی در چمبه‌هایی خاک می‌خورد. با وساطت دکتر شفیعی کدکنی و گروگذاشتن وثیقه‌گونه یک مدرک شخصی آنها را دریافت کردم. از آن زمان دو جاس یکی کتابخانه ملی و یکی هم کتابخانه مجلس امکان تبدیل میکروفیلم‌ها به تصویر را داشتند. طبعاً کتابخانه مجلس را به سبب ریاست آقای جعفریان انتخاب کردم. ایشان را هم از نزدیک نمی‌شناختم. با یک تلفن و فکسی و یک بار رفتن و دادن میکروفیلم‌ها به کتابخانه مجلس و یک بار هم پس گرفتن آن پس از هفت هفته کار انجام یافت. اما حاصلش این شد که هم کتابخانه پژوهشگاه که پیش‌تر نه اعتنائی به این میکروفیلم‌ها داشت و نه دستگاه تبدیل نسخ به تصویر را داشت، صاحب یک دوره از این نسخ شد و هم کتابخانه مجلس برای خودش از تمام آن نسخ کپی برداشت و به مجموعه خودش افزود.

آ در مقدمه کتاب گفته‌اید که برخی متون کلاسیک ادبیات جهانی به شرح و تفسیر و تصحیح تن نمی‌دهند و هر تلاشی بدل به چشم‌اندازی از تاریخ و معرفت‌شناسی اثر می‌شود. «شاهنامه» چه ویژگی‌هایی دارد که به نقد و تفسیر و تصحیح تن نمی‌دهد و به نظران این ویژگی درمورد چه آثار شاخص دیگری در سنت ادبی ما صادق است؟

مسئله فقط این نیست که متن‌های کلاسیک دوره‌زمانی پیش در بافتار خاص خودشان پدید آمده‌اند و به لحاظ زمانی و زبانی از ما فاصله دارند، بلکه پیش از آنکه و ضبط آن راه درازی طی شده‌اند. مثلا روایت‌های پیشاشکانی، اشکانی و ساسانی‌ها را که در زمانه ساسانی و مکتوب مسیری طولانی را طی کرده بودند تا به فردوسی برسند و تدوین و بازآفرینی شوند و «شاهنامه» به روایت حکیم فردوسی طوسی شکل بگیرد و باز از زمان و زبان عصر فردوسی تا به دوران ما راهی هزاروند ساله است. و می‌دانیم که پس از فردوسی نیز «شاهنامه» مورد انواع دخل و تصرف‌ها بوده. به کلاسیک‌های دیگر هم که نگاه کنیم، مثلاً «خمسه» نظامی، «مثنوی معنوی»، همین مسئله را به شکل خاص هر متن می‌بینیم. تمام داستان‌های «خمسه» از پیش موجود بوده و نظامی دوسراره آن را در پرداختنی هنری بازآفرینی کرده است. داستان‌های «مثنوی» مولانا جلال‌الدین بلخی هم همین‌طور است. این داستان‌ها پیش‌تر ساخته شده و در متن‌های دیگر هم سرورکله‌شان پیدا شده بود و مولانا آن داستان‌ها را در فرایند بازآفرینی به استخدام معنای مورد نظرش در آورده و آنها را به‌تمایی از آن مفاهیم و معانی خود کرده است. اگر به کلاسیک‌های جهان هم نگاه کنیم، می‌بینیم که همواره داستان‌های

سنت

سنت

هر زمان با روز اتمام سرایش «شاهنامه» توسط فردوسی: گفت‌وگو با مه‌ری بهفر به مناسبت انتشار دفتر ششم «تصحیح انتقادی و شرح یکبک ابیات شاهنامه»

زنان بیرون از سنت حلقه‌ها و انجمن‌های اخوت بوده‌اند

به خوداتهابی فرهنگی دچار شده‌ایم



عکس: امیرحسین‌پور

که توانسته‌اند به هدفشان برسند.

دیساره اهمیت نخستین آموزش‌هایی‌که فرد می‌بیند، نحوهٔ تدوین کتاب‌های درسی دوره ابتدایی و متوسطه بسیار گفته‌اند، و نتیجه‌اش نمی‌گوسم کم‌تر بوده یا ثمربخش نبوده بلکه می‌گویم روزبه‌روز کتاب‌های درسی فارسی بدتر شده‌اند. درمورد کتاب‌سازی هم که مسئله روشن است.

من و شما هرقدر در ن‌کوشش این موضوع بگوییم تا وقتی عده‌ای از آن سود بی‌توان می‌برند صورت خواهد گرفت. بـه نظران آن حد از تولید کارهای از رده خارج و فروش آن به زیرساخت‌های فرهنگی بر نمی‌گردد، به همان آموزش که نه‌نتها بایسته نیست بلکه نایاست است؟ همان آموزش مقاطع مختلف تحصیلی که ن‌ق‌ق‌های مطول ما اثری در دیگربود و بهبود آن ندارد؟

آ چند دفتر دیگر از تصحیح انتقادی «شاهنامه» باقی مانده و آیا پس از اتمام این پروژه کار شما با شاهنامه تمام شده است؟

شاید بد نباشد جامع‌تر به این پرسش شما پاسخ بدهم که به نوعی گزارشی باشد برای کسانی که این کار را دنبال می‌کنند: تا دفتر دهم در مراحل بازخوانی و بازنویسی‌های مکرر است. امید است که دفتر هفتم را به‌زودی به دست نشر بدهیم. چهار دفتر پس از آن حروف چینی اولیه شده است. یک دفتر هم دربردارنده استدراک‌ها و دریافت‌های بعدی من از تصحیح متن و شرح یکبک ابیات است. به عبارت دیگر به جای واردکردن هر نوع تغییر یا افزودن ضمایم تکمیلی در دفترهای منتشرشده، تمام یافته‌ها و برداشت‌های تازه در دفتری مستقل خواهد آمد. این تصویری بود از کلیت کار؛ ولی ممکن است عوامل پیرامینی در تغییر شمار دفترها نقش پیدا کند. دراین‌باره و مقدمه دفتر دوم مفصل گفته‌ام. اما درباره اینکه پرسیدید با اتمام تصحیح و شرح «شاهنامه» آیا کار من با «شاهنامه» تمام است، باید عرض کنم، بعد از اتمام آن نیز، اگر خداي خواه، مرا با «شاهنامه» همچنان جابجراهایی هست.

آ در طول این دو دهه کارتان چقدر مورد تحلیل و نقد قرار گرفته و آیا نقد و بررسی‌هایی وجود داشته که به بهبود کارتان منجر شود؟

آ نقد و نظرها همیشه برخوردار بوده‌ام خواه شفاهی خواه مکتوب. خواه پیش و خواه پس از انتشار هر دفتر. البته بعید می‌دانم هیچ نقدی به غلظت و شدت و وسعت نقد خود من نسبت به برینت قبلی کارم بتواند صورت ببندد. اما از آنجا که کار «تصحیح انتقادی و شرح یکبک ابیات شاهنامه» هنوز به اتمام نرسیده و استدراکات و دریافت‌های بعدی مؤلف هم که بناست بیشتر منتظر اتمام کار و سنجش کلیت آن‌اند.

آ مقصودتان از نقد شفاهی نقد و بررسی کتاب‌ها در جلسات و در حضور مؤلف یا مترجم است؟

البته نقد شفاهی جلسات نقد و بررسی کتاب را در بر می‌گیرد و اما خودش به سراغ کلاسیک‌ها می‌رود. چون مسئله بسند و دلبستگی شاعر و داستان‌نویس است، مسئله‌ها نیست، مسئله راهکار خلق است. شاعر و نویسنده جدی و حرفه‌ای امروز، در دمخور بودن با متن کلاسیک خودش در حالت موسیقی، امکانات نهفته در زبان و معنا و حس، آنچه را باید برگردد کشف می‌کند و برمی‌گیرد و آنچه را هم که باید از این متون وانهد وامی‌نهد. آ به نظران آیا بین ادبیات معاصر ما و ادبیات کلاسیک‌مان انقطاع وجود دارد، مهم‌ترین دلایل این مسئله را چه می‌دانید؟

بستگی دارد از کدام سطح به موضوع نگاه کنیم. از نمای بیرونی یا سطح ملموس و ویترونی ممکن است چنین به نظر برسد. اما به تصورمن انتقاعی وجود ندارد. بیوستگی لازم نیست در همه مقاطع یک فرهنگ نام و تمام باشد و نمایشی پر تلاو و کلاماً آشکارا داشته باشد. اما هست و وجود دارد. خدش این نگاه رایج که انتقاعی میان ادبیات گذشته و امروز نباشد، ناشی از خوداتهابی سیستم ایمنی فرهنگی ما باشد. سیستم ایمنی فرهنگی‌ها مثل بدن عمل می‌کند و آن‌گاه که احساس هجوم کند، چه هجوم واقعی چه کتاب از خودش واکنش نشان می‌دهد. اگر مورد هجوم قرار گرفتند و در غریبان‌صورت سیستم ایمنی خودش را مورد حمله قرار می‌دهد. ما دیویست سال است که در حرفی هجوم فرهنگی هستیم و اگر به خوداتهبایی فرهنگی دچار شده باشیم عجیب نیست. و البته خوداتهبایی هم درمان دارد. گرچه به نظر من قطعا راهش در این نیست که دائم بخواهیم بگوییم ادبیات ما برترین است و تاریخ کتاب کل سده‌مندترین تواریخ میان ملل جهان و در همان حاشیه بیان کرده‌باشم، یا بگوییم «دروید» یا «توضیف کنج» مثلا می‌گویند «فلانی فلان کتاب را کوبیده» نمی‌گویند «فلانی فلان کتاب را نقد کرد». این نوع نقد شفاهی، اگر نه برای همه آثار، دست‌کم برای آثار تحت حمایت ناقد، از حسی مهدلانه و مشفقانه برمی‌آید، و شاید ریشه در سنت ناپسندداشتن کرم‌گویی و افشای غیب داشته باشد، اما در هر حال بر این تصور استوار است که اگر عیب و ایراد اثری نوشته یا علنی شود اثر با خاک یکسان خواهد شد؛ که ایذا چنین نیست. نقد به هر شکل آن خیر است و مبارک. چون حتی اگر منتقد ویژگی‌ای را به دروغ بـه متن ببندد یا به دروغ ویژگی‌ای را که در متن آشکار نبود آن جلوه دهد، باز برای اثبات سخنش مجبور است گوشه‌ای از متن را

تصحیح انتقادی متون مبتنی بر نظریه‌های critical and textual editing و تعاریف این حیطه است. نظریه‌های نقد ادبی جدید هم به طور حتم می‌توانند راه‌های تازه‌ای به فهم معانی کلی متن کلاسیک و تفساسیر جدید بگشایند.

آ در همین دوره‌ای که به کار تصحیح و شرح «شاهنامه» مشغول بودید، به یادداشت‌های شاهرخ مسکوب درباره «شاهنامه» هم پرداختید و «شاهنامه در دو بازخوانی» را ویرایش شما منتشر شد. نگاه مسکوب به «شاهنامه» چه نکات و ویژگی‌های خاصی دارد و آیا یادداشت‌های او کمکی به کار شما بر روی «شاهنامه» کرد؟

رویکرد مسکوب به «شاهنامه» به حیطه دیگری از مطالعات این متن تعلق دارد. مسکوب با رویکرد امپرسیونیستی و تأثیرگرایانه به فهم «شاهنامه» و اندیشیدن درباره مضامین «شاهنامه» می‌پرداخت. او با نگاه امپرسیونیستی نبرامد از فهم خاص خود از اساطیر ایران موقی می‌شود از «شاهنامه» در پیوند با شرایط امروز دورنمایی به دست دهد. از این حیث شاهرخ مسکوب بی‌مانند است و من نفر دومی برای راهی که او خود به فهم «شاهنامه» گنوده نمی‌شاسم.

اگر یادداشت‌ها را دیده باشید، در هر دو بخش، مسکوب در خلال خواندن «شاهنامه» در دو دوره زمانی، یکی وقتی عضو حزب نبوده بود و یکی در پاریس بعد از انقلاب، موضوعاتی را که به نظرش می‌رسید، در حاشیه می‌نوشت. آنچه او در حاشیه می‌نویسد، نوعی موضوع‌بندی مضامین و تصاویر «شاهنامه» است که مواد خام نوشته‌های خود او را می‌سازند و به تصحیح و شرح متن ارتباطی ندارند. چون این حوزه لازم‌زمینه مسکوب نبوده است، از کتاب «شاهنامه در دو بازخوانی» مسکوب بیشتر می‌توان مواد اولیه و خام آثار او را ببینیم. برای مثال توصیف روز و شب، تمدر پهلوان در مقابل شاه، ستایش خرد، مداخله شاه در همه امور، تملق و چاپلوسی، سرکشی و عسیان پهلوان، نمونه‌های از بی‌خردی و نکوهش آن و از این دست مضامین را مسکوب در حاشیه ابیات مرتبط نوشته است. کتاب «شاهنامه در دو بازخوانی» دربردارنده این حواشی و بیت‌های مرتبط با آن است.

آ به نظران «شاهنامه» به لحاظ سبکی و شیوه روایت، تخیل، فانتزی و… چه امکان‌هایی برای شعر و داستان‌نویسی معاصر ما دارد؟

فهرست‌کردن امکان‌هایی که «شاهنامه» برای سرودن شعر و داستان به شاعر و داستان‌نویس می‌دهد، از سوی من چه سودی می‌تواند داشته باشد؟ مسئله این است که هرکس که در زمینه شعر و داستان کار جدی می‌کند، به سراغ کلاسیک‌ها می‌رود. ولو کلاسیک بسند نباشد. کافاست فقط جدی و حرفه‌ای باشد آن‌وقت به دلیل همین دو صفت جدی و حرفه‌ای خودش به سراغ کلاسیک‌ها می‌رود. چون مسئله بسند و دلبستگی شاعر و داستان‌نویس است، مسئله‌ها نیست، مسئله راهکار خلق است. شاعر و نویسنده جدی و حرفه‌ای امروز، در دمخور بودن با متن کلاسیک خودش در حالت موسیقی، امکانات نهفته در زبان و معنا و حس، آنچه را باید برگردد کشف می‌کند و برمی‌گیرد و آنچه را هم که باید از این متون وانهد وامی‌نهد. آ به نظران آیا بین ادبیات معاصر ما و ادبیات کلاسیک‌مان انقطاع وجود دارد، مهم‌ترین دلایل این مسئله را چه می‌دانید؟

بستگی دارد از کدام سطح به موضوع نگاه کنیم. از نمای بیرونی یا سطح ملموس و ویترونی ممکن است چنین به نظر برسد. اما به تصورمن انتقاعی وجود ندارد. بیوستگی لازم نیست در همه مقاطع یک فرهنگ نام و تمام باشد و نمایشی پر تلاو و کلاماً آشکارا داشته باشد. اما هست و وجود دارد. خدش این نگاه رایج که انتقاعی میان ادبیات گذشته و امروز نباشد، ناشی از خوداتهبایی سیستم ایمنی فرهنگی ما باشد. سیستم ایمنی فرهنگی‌ها مثل بدن عمل می‌کند و آن‌گاه که احساس هجوم کند، چه هجوم واقعی چه کتاب از خودش واکنش نشان می‌دهد. اگر مورد هجوم قرار گرفتند و در غریبان‌صورت سیستم ایمنی خودش را مورد حمله قرار می‌دهد. ما دیویست سال است که در حرفی هجوم فرهنگی هستیم و اگر به خوداتهبایی فرهنگی دچار شده باشیم عجیب نیست. و البته خوداتهبایی هم درمان دارد. گرچه به نظر من قطعا راهش در این نیست که دائم بخواهیم بگوییم ادبیات ما برترین است و تاریخ کتاب کل سده‌مندترین تواریخ میان ملل جهان و در همان حین که اینها را می‌گوییم عمیقاً از خودکامییبینی‌کنیم. بیروم و در پی تأیید مردمان دیگر باشیم. راه این نیست، این چاه است به گمان من.

آ در این سال‌ها از دشواری ادبیات کلاسیک بعنوان یکی از دلایل مهم دوری مخاطب از این آثار یاد شده است. به نظران مسئله در دشواری این آثار است یا در نوع مواجهه‌ای است که ما با سنتت ادبی‌مان داشته‌ایم؟ مثلاً آیا بخشی از مسئله به شیوهٔ آموزش متون کلاسیک در نظام آموزشی ما برمی‌گردد؟ مسئله دیگر بازنویسی‌ها و سادهنویسی‌های متون کلاسیک است که با هدف ارتباط با مخاطبان عادی منتشر می‌شوند اما این بازنویسی‌ها در اغلب موارد نوعی کتاب‌سازی‌اند

ادبیات

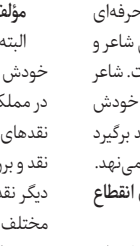
نشان دهد، و خواننده حتی اگر خود کتاب را ندیده باشد، از همان گوشه‌ای که به‌اجبار از متن کتاب ذکر شده، خیلی چیزها را متوجه خواهد شد. به نظر خواننده به حد کافی هوشمند است و لازم نیست نگران کمرهای‌اش شویم. اگر فکر می‌کنید امروز از این دسته دو ناقدان شفاهی مشفق‌ک‌اند کم‌لطفی می‌کنید و اگر فکر می‌کنید نقدشان محتوایی ندارد، باید بگوییم که الزاماً چنین نیست. ولی شاید خنده‌تان بگیرد که با بی‌غام و بی‌غما هم این‌گونه نقد شفاهی صورت می‌گیرد و لجستیک خاص خود را دارد. ناقد به کسی می‌گوید: «تو که فلانی را می‌بینی از قول من این موارد را به او بگو». و البته گاه هم بی‌غما کلاماً برعکس رسانده می‌شود. و گاه منتقد مشفق شفاهی به فردی می‌گوید: «از طرف خودت این موارد اشکال و ایراد را به فلانی بگو. لازم نیست از زبان من بگویی. بگو که حیف است این موارد را رفع کنی». البته چون این نقد با این لجستیک خاص نقل و انتقال می‌یابد نباید فکر کنید الزاماً غیر فنی است و بدون محتوای هوشمندانه. و سکوت آن دسته دیگر منتقد شفاهی که فقط در خلوت بی‌اغیار درباره کتابی می‌گویند که نکند آن کتاب مطرح و دیده شود هم بی‌تأثیر نیست. هر دو آنها اثرات خود را داشته و دارند، اغلب حتی پیش از نقدهای مکتوب. چون به گمان من نقدهای شفاهی حجم به مراتب بیشتری از نقد را در بر می‌گیرند.

به هر حال، چه از نقد استقبال کنیم و چه نه، واقعیت به گمان من این است که هر نقدی خیر است و مبارک و سودمند است. صرف‌نظر از منفی و مثبت بودن آن، قوی و ضعیف بودن یا معتبر و بی‌اعتبار بودنش و صلابتیه هر نقدی هم به نوبه خود قابل نقد است. هر نقدی ولو ضعیف باشد، فاقد چارچوب نظری و روشمندی باشد، حتی غیرمشفافانه باشد و عامدانه بود چیزی را نبود آن جلوه دهد و نبود چیزی را بود، چنان‌که دیده‌ایم، باز هم خیر است و سودمند. دلایلش واضح است. اگر نقدی نکته‌ای از نقش و ضعف کار را نشان دهد که فایده‌اش آشکار است. اگر نقد خود از انواع ضعف‌ها با غرض‌ورزی‌ها زنجور باشد، باز هم به سود آن است، چون باعث می‌شود اثر مطرح و دیده شود. به سود مؤلف نیز هست. مزایای تصحیح مهم و تقویت مواضعش خواهد شد و به مؤلف در درک تقابل رویکرد و دریافتش با منتقد کمک می‌کند و به خواننده نیز امکان سنجش نظری‌های مختلف را می‌دهد. و همچنین می‌تواند از شرایط حاکم بر آن زمینه خاص تحقیق به مای خواننده چیزها بیاموزد. اما در این میان باید حساب نقد و بررسی را از اغلب نوشته‌هایی که افراد برای گرفتن تیغ یا اجاره دفاع از سلسله منتظر می‌کنند جدا کرد. در قره یادشده که به «تولید علم» شهرت دارد. اغلب ماجرا فرق می‌کند. آنجا غالباً مسئله بر لحاف ملائصرالدین است. و اجازه دهید وارد آن نشویم. به جای آن به نوع دیگری از نقد که آن را «نقد نیابتی» می‌نامم، اشاره کوچکی می‌کنم. «نقد نیابتی» اغلب و نه همیشه، مکتوب است. در این نوع نقد مقصد استاد/منتقد در سایه می‌ایستد و دانشجوی/سریاز را جلوی می‌فرستد. و جالب اینکه همیشه هم منخص می‌شود چه کس سریاز کدام منتقد در سایه است. گاهی هم استاد در سایه از برگزاری جلسه بررسی و نقد برای یک کتاب جلوگیری می‌کند، یا گفتن این عبارت پر کاربرد که «نقدهای زیادی به کتاب وارد است.» و گاه «استاد در سایه» سریاز پیاده را به خط برمی‌زند می‌فرستد. عبارت کلیدی «نقدهای زیادی بیش وارد است.» ما هم می‌فهمیم چراوند به یکی دیگر از اشکال عنینت‌یافته نقد که کارتر توصیف کردم. و جالب اینکه این فضا فقط در کشور ما هم در جریان نیست. در جاهای دیگر هم به شکل خاص خودشان همین سیاط هست. این سیاط را وقتی می‌توان تعدیل کرد که این دو اصل را عمیقاً باور داشته باشیم؛ یک، هر نقدی خیر است و مبارک، چون فرارغ از سوبه و ن‌ن‌ن‌اش هم برای کتاب، هم برای پیشبرد بحث، هم برای مؤلف و هم برای خواننده سودمند است. و دوم اینکه «هر نقدی نیز قابل نقد است.» حرف آخر را نه مؤلف می‌زند و نه منتقد. حرف آخری در کار باشد فهم و سنجش و برداشت خواننده است که آن در دایم از حال تغییر با تکمیل است.

آ فضای تحقیقات «شاهنامه»، و از آن وسع‌تر ادبیات فارسی را تا چه حد مردانه یا مردسالارانه می‌دانید؟

فضای غالب مردانه، مردم‌تریبیانه و سنکین است. شاید در این سال‌های اخیر ظاهر امر قدری تغییر را نشان بدهد، و ما افرادی را ببینیم که تلاش می‌کنند این فضای فرگیر و این فهم نیز کم‌تریبیانه تا بن استخوان رسوخ کرده‌اند و تغییر بدهند. تلاش‌های ایس مردان و زنان ثمر دارد، اما در اعماق هنوز در بر همان باشمی می‌چرند و استمرار لازم است تا برابر استمرار تاریخی مردسالاری و مردم‌تریبی‌تاریخ انسانی نویی افکنده شود. برای همین نباید انتظار تغییرات سریع را داشت. به دریافت من، یکی از دلایل غلبه ذهنیت «مردم‌تریبین» در مناسبات زمینه‌ای که از آن پرسیدید، این است که اغلب زنان همیشه بیرون از سنت حلقه‌ها و چرخه‌ها و مجالس و مکتاب و انجمن‌های اخوت بوده‌اند، و نوعی به رسمیت نشناختن متقابل میان حلقه‌های مردانه و اغلب زنان به طور تاریخی وجود داشته است. بنابراین زنان اغلب کمتر به آیین تشرّف تن می‌دهند و ترجیح می‌دهند بیرون در بمانند تا در صف تعال فلاں استاد بایستند که روزی اندن دخول یابند و با تقریظی یا مقدمه‌ای بر کتاب‌شان ناخته شوند. زنان اغلب بدون تعلق به «انجمن‌های اخوت»، که آن را مختصراً «دسته‌ی» می‌نامیم کار می‌کنند، پس را نادلبسند می‌دانند و فکر می‌کنند مو نباید لای درز اثری برود یا اگر برود، و در آن ستمندان سبک دسته قبلی می‌ایندیشند. این افراد اساساً نقد و نظرشان را به خود مایل می‌نارشرش گفته شود، وگرنه کتاب ضربه می‌خورد. این افراد معمولاً نقد را حتی اگر بیان تحسین‌آمیز باشد و فقط چهار تا ایراد را در حاشیه بیان کرده‌باشم، یا بگوییم «دروید» یا «توضیف کنج» مثلا می‌گویند «فلانی فلان کتاب را کوبیده» نمی‌گویند «فلانی فلان کتاب را نقد کرد». این نوع نقد شفاهی، اگر نه برای همه آثار، دست‌کم برای آثار تحت حمایت ناقد، از حسی مهدلانه و مشفقانه برمی‌آید، و شاید ریشه در سنت ناپسندداشتن کرم‌گویی و افشای غیب داشته باشد، اما در هر حال بر این تصور استوار است که اگر عیب و ایراد اثری نوشته یا علنی شود اثر با خاک یکسان خواهد شد؛ که ایذا چنین نیست. نقد به هر شکل آن خیر است و مبارک. چون حتی اگر منتقد ویژگی‌ای را به دروغ بـه متن ببندد یا به دروغ ویژگی‌ای را که در متن آشکار نبود آن جلوه دهد، باز برای اثبات سخنش مجبور است گوشه‌ای از متن را

تصحیح انتقادی و شرح یکبک ابیات شاهنامه فردوسی



دکتر ششم

مه‌ری بهفر

نشر نو

تصحیح انتقادی و شرح یکبک ابیات شاهنامه فردوسی

دکتر ششم

مه‌ری بهفر

نشر نو